

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹



10.22059/jis.2020.280055.671

Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601

<https://jis.ut.ac.ir>

Fars's Bureaucratic System during the Afsharid Period (Revival and Reform)

Ahmad Bazmandegan Khamiri¹

Assistant Professor of History, Payam Noor University, Tehran, Iran.

Received: April 26, 2020 ; Accepted: August 4, 2020

Throughout history, Fars province has always had a dramatic impact on Iran's political and diplomatic structure, and when it has gone through a change, other Iranian states have been affected by it. During the reign of Nader Shah, the state saw a change in the structure of its bureaucracy which later affected other states. The main questions are why Nader Shah brought about these changes, what positions were important during this period and what their function was, and why these changes did not make Fars stable. To answer these questions the article adopts an analytical method based on less well-known documents. It argues that Nader Shah's goal, like other political actors, was exercising power in the best manner possible on the community. He tried to increase the political and economic influence of his government in Fars by restoring and reforming his office. Many of these reforms failed because of regional competition and the presence of influential local political activists.

Keywords: Fars, Nader Shah, Bureaucratic system, Shahbandar.

1. Email of the corresponding author: poia21@gmail.com

نظام دیوان‌سالاری فارس در دوره افشاریه (احیاء و اصلاح)

احمد بازماندگان خمیری^۱

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۲/۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۵/۱۴
(از ص ۲۵ تا ص ۴۴)

چکیده

ایالت فارس در طی اعصار تاریخی خود، تأثیر بسزایی در ساختار سیاسی و دیوان‌سالاری ایران داشته است و گاهی دیگر ایالات ایران نیز از آن تأثیر می‌پذیرفتند. در دوره نادرشاه افشار این ایالت شاهد دگرگونی و تغییراتی در ساختار دیوان‌سالاری خود بود. این دگرگونی روند و رویکرد جدیدی را در این ساختار به وجود آورد. پرسش‌های اصلی این هستند که چرا نادرشاه این تغییرات را به وجود آورد؟ چه مناصبی در این دوره از اهمیت برخوردار بودند و کارکرد آنها چه بود؟ چرا این تغییرات نتوانستند به فارس ثبات ببخشند؟ روش به کار رفته در این مقاله، تحلیلی-توصیفی بر مبنای تحقیقات کتابخانه‌ای و اسنادی است و تلاش شده تا از اسناد و فرمان‌های کمتر شناخته شده استفاده شود. این بررسی نشان داد که هدف نادرشاه همچون دیگر کنشگران سیاسی، اعمال قدرت به بهترین وجه ممکن بر جامعه و نیروهای موجود در آن بود. او کوشید تا با احیاء و اصلاح مناصب اداری، نفوذ سیاسی و اقتصادی دولتش در فارس را بیشتر کند. به دلیل وجود رقابت‌های منطقه‌ای و حضور پرنفوذ کنشگران سیاسی محلی، بسیاری از این اصلاحات ناکام ماند.

واژه‌های کلیدی: فارس، نادرشاه، دیوان‌سالاری، کلاتر، صاحب‌اختیار، شاهبندر.

۱. مقدمه

در دوره نادرشاه افشار، فارس یکی از ایالات مهم و حادثه‌خیز ایران بود که برای مدت‌ها، او را به خود مشغول کرد. ویژگی‌های منحصر به فرد آن ایالت، وجود مناطق ساحلی طولانی و گسترده، نفوذ اشرافیت شهری مقتدر، شورش‌های محلی و سیاسی و درآمدهای عظیم مالی، موجب گردید تا نادرشاه هر چند وقت یک‌بار تغییراتی در ساختار سیاسی آن اعمال کند. این دخالت بیشتر از طریق احیاء، دگرگونی و حذف مناصب اداری-سیاسی صورت گرفت. پرسش‌های اصلی آن است که چرا نادرشاه این تغییرات را ایجاد کرد؟ چه مناصبی در این دوره از اهمیت برخوردار بودند و کارکرد آنها چه بود؟ چرا این تغییرات نتوانستند به فارس ثبات ببخشند؟ اصلاحات نادرشاه شامل بخش‌های مختلف دیوان‌سالاری فارس می‌شد. برخی از مناصب تنها مختص به فارس بود، همچون شاهبندر و بعضی دیگر نمونه‌هایی از آن را در مناطق دیگر نیز می‌توان

یافت؛ به‌طور مثال صاحب‌اختیار؛ اما کارکرد آن در فارس بیشتر بود و با بررسی آن می‌توان اطلاعات جامع‌تری را به دست آورد. در این مقاله سعی شده چند منصب مهم در دوره افشاریه در فارس مورد بررسی قرار دهد. لازم به توضیح است که برخی از این مناصب از قبل وجود داشتند و تا بعد از دوره افشاریه نیز به حیات خود ادامه دادند. از این روی تا جایی که لازم باشد به تاریخچه قبل و بعد آنها نیز اشاره می‌شود.

در خصوص موضوع این مقاله به طور جداگانه کارهایی صورت گرفته است که بیشتر آنها به دوره‌های صفویه و قاجاریه اختصاص دارند. تنها اثر متفاوت در این زمینه «تاریخ اجتماعی ایران عصر افشاریه» اثر رضا شعبانی است که به طور مشخص در بخشی از آن تحولات دیوان‌سالاری عصر نادرشاه افشار بررسی شده است. این کتاب، دیوان‌سالاری آن دوره را به طور کلی مورد پژوهش قرار داده و به جزئیات هر ایالت و تفاوت‌ها و دگرگونی‌های آن چندان توجهی نکرده است. یکی از مهم‌ترین تحقیقات پیش از دوره افشاریه کتاب «نظام ایالات در دوره صفویه» اثر «رهر برن» است. گرچه این اثر تنها به تغییرات نظام دیوانی دوره صفوی پرداخته، اما در شناخت تحول و دگرگونی دوره مورد نظر ما مفید است. چند تک‌نگاری نیز وجود دارد که برخی از این مناصب را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داده‌اند. همان‌طور که گفته شد این آثار به دوره‌های قبل یا بعد از این عصر اختصاص دارد. آثاری همچون «منصب کلاتر در ایران دوره قاجار» از فلور و «منصب کلاتر در اوایل دوره قاجار» از خسروبیگی دو نمونه از آنها است که نشانگر اهمیت این مناصب در این ادوار است. مقاله حاضر می‌کوشد تا با نگاهی متفاوت و جزئی‌تر به تغییر و تحول ساختار دیوان‌سالاری فارس در عصر نادرشاه بپردازد.

۲. بیگلربیگی

یکی از مناصبی که از دوره صفویه باقی ماند و در دوره‌های افغان‌ها و افشاریه نیز به حیات خود ادامه داد بیگلربیگی است.^(۱) با سقوط اصفهان به دست افغان‌ها و فرار تهماسب دوم، این منصب از اهمیت بالایی برخوردار گردید و معمولاً افراد مورد اعتماد بدان گمارده می‌شدند. اولین فردی که در این دوره به دریافت این عنوان مفتخر گردید ولی‌محمدخان بود که تهماسب دوم او را به بیگلربیگی فارس و لار و بنادر منصوب کرد (فلور، ۱۳۶۷: ۳۸). در حقیقت او زمانی به فارس فرستاده شد که هنوز آن منطقه به طور کامل به تصرف افغان‌ها درنیامده و بر سر تصرف آنجا یک کشمکش سه‌گانه بین افغان‌ها و سید احمدخان و ولی‌محمدخان در جریان بود که با پیروزی افغان‌ها به پایان رسید.

وظیفه اصلی ولی‌محمدخان مقابله با سید احمدخان بود که در آنجا لوای حکومت را برافراشته و ادعای پادشاهی ایران می‌کرد (هاشم‌میرزا سلطان، ۱۳۷۹: ۵۷).

دومین فردی که از سوی تهماسب دوم بدین مقام دست یافت محمدعلی‌خان بود. او در عین حال فرماندهی سپاهیان فارس و عراق را نیز بر عهده داشت و با عنوان قوللرآغاسی از او یاد می‌شود. پس از شکست تهماسب دوم از عثمانی و عقد قرارداد بین ایران و باب‌عالی، نادرشاه طی نامه‌ای او را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد «عالی‌جاه، رفیع جایگاه، عزت و سعادت همراه، فخامت و مکانت اکتناه، جلالت و جلادت انتباه، اخلاص و ارادت آگاه، محمدعلی‌خان بیگلربیگی مملکت فارس» (نویسی، ۱۳۶۸: ۲۱۰). او در ابتدا به شاه جوان وفادار بود و در کنار او بر ضد عثمانی‌ها جنگید (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۲۷)، اما زمانی که نادرشاه، تهماسب دوم را به دلیل شکست از عثمانی‌ها و پذیرش قرارداد صلح، خلع کرد، به حمایت از نادرشاه دست یازید (میرزا رضی، ۴۴۷۱۱: برگ ۷۴-فسایی، ۱۳۸۲/۱: ۵۱۵). بعدها او به عنوان سفیر از سوی نادرشاه برای حل‌وفصل مسئله افغان‌ها به دربار هند رفت و تا زمان فتح دهلی در همان‌جا باقی ماند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۸۸). در دوره افغان‌ها تغییراتی در جایگاه و مقام بیگلربیگی روی داد. تا پیش از این بیگلربیگی لقب حاکم ایالتی بود. در این زمان به حکام ولایات نیز این عنوان داده می‌شد. اگرچه در اوایل دوره اشرف افغان فارس هنوز دارای یکپارچگی سیاسی بود و حتی برای مدتی محمدخان بلوچ به عنوان بیگلربیگی بر آن ایالت حکومت کرد (نویسی، ۱۳۶۸: ۵۵)، اما پس از آن‌که نیروهای افغان از شورش سید احمدخان در فارس متحمل صدمات زیادی شدند اشرف تصمیم گرفت آنجا را تجزیه و به‌صورت مناطق کوچک‌تر درآورد. از همین روی برای شهرهای مهم همچون شیراز (فلور، ۱۳۶۷: ۹۹) و بندرعباس (همان، ۱۰۲) بیگلربیگی‌هایی تعیین کرد. نادر پس از آن که در سال ۱۱۴۲ هـ عباس سوم را بر تخت سلطنت نشاند و خود را نایب‌السلطنه او قرار داد به نخستین تغییر در ساخت سیاسی فارس دست زد. او در این هنگام امیرخان بیگ‌قرقلوی افشار را به عنوان نایب حکومت فارس گماشت (فسایی، ۱۳۸۲/۱: ۵۲۰). در این دوره دو تغییر عمده در ساخت سیاسی فارس روی داد:

الف) عدم انتصاب بیگلربیگی و حذف این عنوان از القاب والیان فارس.

ب) اعطای حکومت فارس به اشراف خراسان.

نادرشاه با توجه به تجربیات اوایل دوره زمامداریش در خراسان، اعتماد چندانی به فرماندهان دیگر ایالات و دیوان‌سالاران که بیشتر آنها از فارس و عراق بودند، نداشت. از این رو حکام و سرداران ایالات و ولایات بیشتر از خراسان انتخاب می‌شدند. افرادی همچون محمدخان بلوچ نیز که به مناصبی دست می‌یافتند چندان استقلالی در حوزه قلمرو خود نداشتند و معمولاً یک سردار خراسانی بر اعمال و رفتار آنها نظارت می‌کرد (مروی، ۱۳۶۹/۱: ۳۴۶). نمونه بارز و آشکار نارضایتی بزرگان فارس از این رفتار نادر را در شورش محمدخان بلوچ و تصرف شیراز می‌توان دید. پس از آن که خبر شورش محمدخان به نادرشاه رسید، او احمدخان مروی را به حکومت شیراز گمارد. احمدخان با بیش از ده هزار سپاهی و سرداران خراسانی به سوی شیراز حرکت کرد. در این ضمن محمدخان از اعزه و اعیان شیراز خواست تا احمدخان را بازداشت و به او تحویل دهند. آنها در جواب قول دادند در هنگام تلافی دو گروه، از سپاه خراسان جدا شوند و به محمدخان بلوچ بپیوندند. علی‌رغم این که در هنگام ورود احمدخان «جمع اعزه و اعیان و اشراف آن دیار استقبال نموده» در هنگام کارزار «سپاه به طریق معهود از یک جانب اردوی احمدخان را شکسته به هیئت اجتماع به اردوی محمدخان پیوسته و متعاقب هرکس از سرکردگان دسته خود برداشته و به آن ملحق شدند.» بدین ترتیب شکست بر سپاهیان خراسان وارد شد و آنها ناگزیر در قلعه شیراز متحصن شدند و شهر به تصرف محمدخان درآمد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۲۰؛ مروی، ۱۳۶۹/۱: ۳۳۸).

این تغییرات چندان ادامه نیافت. نادرشاه پس از تاج‌گذاری بار دیگر سیاست خود را تغییر داد و منصب بیگلربیگی را برقرار ساخت و محمدتقی‌خان را بیگلربیگ فارس کرد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۷۷- مینورسکی، ۱۳۸۷: ۳۹). محمدتقی‌خان دو بار به این منصب دست یافت. بار اول بعد از شورای دشت مغان و دومین بار در سال ۱۱۵۵ هـ (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۳۶۳). با این حال در یکی از گزارش‌های سال ۱۱۵۰ هـ انگلیسی‌ها، از حاکم بندرعباس با عنوان بیگلربیگی یاد می‌شود (Saldanha, 1986/ v1: 52). به درستی دلیل این عنوان معلوم نیست. یک احتمال آن است که در این دوره به دلیل حضور نیروهای ایرانی برای حمله به عمان و مسقط، محمدتقی‌خان برای اداره بهتر امور، خود حکومت بندرعباس را بر عهده گرفته باشد. هرچند برای تأیید آن سندی در دست نداریم. پس از آن که او بر ضد نادرشاه دست به شورش زد و به شکست او منجر گشت نادرشاه بار دیگر منصب بیگلربیگی را حذف کرد. بعد از شورش محمدتقی‌خان در سال ۱۱۵۷ هـ ابتدا میرحسین بیگ، داروغه اردوبازار، به حکومت فارس رسید. پس از او حاتم‌خان کردبادلو

جای او را گرفت. او بعدها به دلیل نرم‌خویی و ناتوانی در اجرای فرمان‌های نادر برای اخذ مالیات معوقه سه ساله از کار برکنار شد و قیاقلی آقا قورت حاکم فارس گردید. عنوان حکومت دو نفر اول مشخص نیست؛ اما از سومی به عنوان والی یاد می‌شود (میرزاحمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۱۹-فسایی، ۱۳۸۲/۱: ۵۶۸). نکته حائز اهمیت در این دوره آن است که حکومت بندرعباس و لار از شیراز جدا شده بود و حکام شیراز نظارت چندانی بر آن منطقه نداشتند (میرزاحمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۲۶). این روند تا قتل نادرشاه و به قدرت رسیدن عادل‌شاه ادامه یافت. او باردیگر این منصب را احیاء کرد و ابوالحسن خان شیرازی را به مقام بیگلربیگی فارس و گرمسیرات گماشت (فرصت‌الدوله شیرازی، ۱۳۶۲/۲: ۹۷۷-فلور، ۱۳۷۱: ۱۸۲). بعد از او صالح‌خان بیات خود را بیگلربیگی خواند. میرزاحمدکلانتر او را نخستین بیگلربیگی بعد از محمدتقی‌خان می‌نامد (میرزاحمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۳۱) که در این مورد جای تردید هست؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد، پیش از این ابوالحسن خان شیرازی نیز این عنوان را داشت. صالح‌خان از بیات‌های خراسان بود که تا زمان حکومت سه‌گانه بر اصفهان توانست همچنان قدرت خود را در شیراز حفظ کند. این احتمال وجود دارد با توجه به وقایع پس از قتل نادرشاه، حکام خراسان ترجیح می‌دادند فردی که به خراسان تعلق خاطر دارد در فارس بر قدرت بگمارند. هرچند قدرت او همیشه از سوی رقیبانش به چالش کشیده می‌شد و کمتر توان اداره و نظارت بر فارس را به دست می‌آورد. پس از آنکه علیمردان با نیروهای خود برای تصرف شیراز وارد فارس شد او پیش‌دستی کرد و برای مقابله با او به خارج از شیراز رفت (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۲۹).

۳. صاحب‌اختیار

یکی دیگر از مناصبی که در اواخر دوره نادرشاه در فارس احیاء گردید «صاحب‌اختیار» بود. شعبانی صاحب‌اختیار را یکی از عناوینی می‌داند که معمولاً به حاکم یک ایالت می‌دادند و می‌نویسد که این لقب بیشتر به منتسبان نادر چون برادر، فرزندان و برادرزادگان وی داده می‌شد (شعبانی، ۱۳۷۳/۱: ۱۵۹)؛ اما بررسی دقیق منابع نشان می‌دهد که این منصب صرفاً یک منصب سیاسی نبود؛ بلکه دارنده آن بیشتر وظایف و کارکرد مالی را بر عهده داشت. به نظر می‌رسد که این منصب دارای پیشینه طولانی در تاریخ ایران باشد. در دوره تیموری این عنوان برای کارگزاران مالی ایالات و ولایات بکار رفته است (خواندمیر، ۱۳۸۰/۴: ۵۲۹). در منابع دوره صفویه اشاره‌ای به این مقام نشده است. شاید وظایف او را تا حدودی وزیر انجام می‌داد. در دوره نادر شرایط سیاسی و اقتصادی اقتضا

کرد که بار دیگر این منصب احیاء گردد. از بررسی منابع این دوره چنین استنباط می‌شود که این منصب عام و فراگیر نبود و تنها در برخی از ایالات و ولایات افرادی در این منصب گمارده شدند. علی‌رغم این، تفاوت‌چندانی بین دارنده این مقام در ایالت و ولایت وجود نداشت. در منابع به دلیل این کار نادر هیچ اشاره‌ای نشده است. از این رو ناگزیر هستیم به حدسیاتی متوسل شویم. پس از سرکوبی شورش محمدتقی‌خان، نادرشاه کوشید با گماردن نظامیان مورد اعتماد خودش، اوضاع فارس را سامان بخشد. ناتوانی آنها در انجام این مأموریت و به دنبال آن کاهش درآمدهای مالیاتی، نادر را واداشت تا در سیاست خویش تعدیلاتی به وجود آورد. او با انتصاب افراد مورد اعتمادش از میان بزرگان فارس تلاش کرد تا هم حمایت بخشی از اشراف فارس را به دست آورد و هم بستری مناسب برای گردآوری مالیات بیشتر را فراهم کند. به‌ویژه که در این دوره به دلیل درگیری‌های نظامی و افزایش شورش‌ها در ایالات مختلف، نادرشاه برای مقابله با آنها بیش از گذشته به پول نیاز داشت.

حدیث نادرشاهی جزء نخستین منابعی است که به وجود این منصب در این دوره اشاره می‌کند. پس از قتل ابراهیم‌خان، برادر نادرشاه در آذربایجان، نادر «امیراصلاح‌قرقلو سردار سابق عراق را [به] بیگلربیگی تبریز و صاحب‌اختیار کل آذربایجان» منصوب کرد (حدیث نادرشاهی، ۱۳۵۶: ۲۱). متأسفانه منابع تاریخی در خصوص کارکرد و وظایف این مقام هیچ مطلبی ارائه نمی‌کنند. خوشبختانه رونوشت فرمان انتصاب صاحب‌اختیار کاشان را در دست داریم که تا حدود زیادی وظایف او را مشخص می‌کند. در این فرمان آمده:

«در ضبط و ربط مالیات و توفیر و تکثیر زراعت و آبادی و جمع‌آوری و استمالت رعیت و حصول و وصول مداخل و تنبیه و تأدیب اجامره و ابواب مساعی جمیله بر وجه کامل به منصفه ظهور رسانیده حسن خدمت خود را در هر باب بر پیشگاه خاطر خطیر اقدس جلوه دهد و آنچه پیشکش و سلامانه و هوایی حاصل احداث بهمرساند ابواب جمع خود نموده، دفتری ساز وزیر و مستوفی و کلانتر و کدخدایان و اهالی و اعیان و عموم سکنه و مستوطنین دارالمومنین مزبور نتیجه‌العظام مشارالیه را صاحب‌اختیار مالیات الکاء مزبور دانسته از سخن و صلاح حسابی او که مقرون بصرفه دیوان و رفاه حال رعایا و ضعفایا باشد بیرون نرفته ...» (استرآبادی، ۱۵۲۵۵/۹۰۷۷۹: برگ ۴۶).

این فرمان به طور کامل و شامل وظایف و حدود اختیارات «صاحب‌اختیار» را نشان می‌دهد. او نه تنها مسئول گردآوری مالیات بود بلکه همچنین وظیفه داشت زمینه‌هایی را فراهم سازد تا میزان درآمد ولایت را نیز افزایش دهد. اشاره به مناصبی همچون وزیر، مستوفی، کلانتر و کدخدا به وضوح جایگاه و کارکرد مالی این منصب را نشان می‌دهد.

علاوه بر این «تنبیه و تأدیب اجامره و اوباش» را باید در راستای ایجاد امنیت جهت افزایش درآمدهای مالیاتی دانست و ارتباط چندانی با عملکرد نظامی او نداشت. از منابع چنین برمی‌آید که دارنده این منصب دارای حقوق مقطوع بود. میرزامحمد حسین صاحب‌اختیار سالانه هزار و هشتاد تومان حقوق دریافت می‌کرد (میرزامحمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۲۵). میرزامحمدحسین مشهورترین فردی است که به این مقام دست یافت و از سوی نادرشاه اختیارات زیادی به او واگذار گردید. نام او میرزا محمدحسین شریفی - شیرازی بود (فسایی، ۱۳۸۲ / ۱: ۵۱۲). تمام اطلاعات ما در خصوص او به کتاب «روزنامه میرزامحمدکلانتر» تعلق دارد. متأسفانه منابع دیگر اطلاعات چندانی از او ارائه نمی‌دهند. جان پری معتقد است که میرزامحمدکلانتر که خصوصیت خودبزرگ‌بینی داشته ناگزیر شده نقش خود و داییش را به حساب صالح‌خان و دیگر متصدیان امور بزرگ‌تر جلوه دهد. به گفته او شاهدان معاصر اروپایی به هر حال فقط صالح‌خان را قدرت اصلی شیراز و فارس و حتی بندرعباس ذکر کرده‌اند (پری، ۱۳۶۵: ۴۰). آنچه از کتاب میرزامحمدکلانتر می‌توان دریافت این است که وی از افراد مورد اعتماد نادرشاه بود و در شورای مغان جزء سیصد نماینده فارس محسوب می‌شد که بدان‌جا دعوت شد (میرزامحمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۱۱). او فردی پر نفوذ و تأثیرگذار در فارس بود که تمامی مدعیان قدرت ناگزیر بودند ملاحظه و رعایت او را بکنند و تا پایان عمر لقب «صاحب‌اختیار» را با خود داشت (فسایی، ۱۳۸۲ / ۱: ۵۹۶). شاید همین مسئله باعث شد تا نادرشاه پس از ناکامی فرماندهان نظامی در ایجاد امنیت در فارس به او روی آورد و چنین اختیاراتی را به او بدهد.

با این حال قدرت او در فارس بی‌منازعه نبود و ناگزیر بود گاه‌گاهی با رقبای قدرتمندی روبرو شود. رقبای او در فارس را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: الف) برخی از اعضای دیوان‌سالاری و کدخدایان. ب) حکام شهرهای فارس. از گروه اول می‌توان به صالح داروغه اشاره کرد. او در ابتدا از همراهان صاحب‌اختیار بود. سپس به صالح‌خان پیوست و در هنگام حمله علی‌مردان‌خان نیروهایی را برای او گردآورد. پس از آنکه علی‌مردان‌خان شیراز را تصرف کرد او را به دلیل مخالفت با صاحب‌اختیار به کلانتری فارس منصوب کرد (فسایی، ۱۳۸۲ / ۱: ۵۹۰). همین فرد پس از آنکه خبر شکست علی‌مردان‌خان در کازرون به شیراز رسید با علی‌نقی‌منشی و تعدادی از استادان اصناف و کدخدایان محلات هم‌داستان شد و تصمیم به قتل صاحب‌اختیار و میرزامحمدکلانتر

گرفت (فسایی، ۱۳۸۲/۱: ۵۹۱). هرچند آنها در این توطئه شکست خوردند، اما این روایت به وضوح انشقاق و اختلاف بین بزرگان و اعیان شیراز و اختلاف آنها با صاحب‌اختیار را نشان می‌دهد.

در خصوص گروه دوم باید به رقابت بین خوانین و تلاش آنها برای کسب قدرت بعد از مرگ نادرشاه توجه کرد. صاحب‌اختیار برای گسترش حوزه قدرتش با خوانین قدرتمندی همچون نصیرخان در حال رقابت بود. سواد نامه‌ای از حاکم طارم - شهری در شرق فارس - به نصیرخان در دست است که نشانگر دخالت صاحب‌اختیار در مسائل آن منطقه است. او از حاکم آنجا می‌خواهد تا گروگانی را به شیراز بفرستد. حاکم طارم نیز ناچار به پذیرش آن می‌گردد. علی‌رغم آن که می‌داند این عمل او باعث رنجش نصیرخان خواهد گردید (استرآبادی، ۱۵۲۵۵/۹۰۷۷۹: برگ ۱۲۶). نمونه دیگر آن را می‌توان در توطئه قتل حاکم لار با کمک میرزا ابوطالب، کلانتر لار، دید. نکته مهم در خصوص نامه مذکور و دیگر اقدامات صاحب‌اختیار آن است که زمانی که میرزامحمدحسین این عنوان را از نادر گرفت حوزه نفوذ و قدرتش به لار مربوط نمی‌شد و برای لار ضابط و مأمور ویژه‌ای در نظر گرفته شد. تلاش او برای نفوذ در لار با قتل میرزا ابوطالب ناکام ماند و موجب روی کار آمدن خاندان نصیرخان در لار گردید و شاید بتوان همین اقدام او را زمینه اصلی بروز رقابت این دو خاندان در فارس دانست. از رابطه صاحب‌اختیار با کریم‌خان اطلاعات چندانی در دست نیست، اما روند وقایع به‌گونه‌ای است که هیچ دلیلی بر اعتماد و حمایت او از کریم‌خان نشان نمی‌دهد.

از دیگر دارندگان مهم این عنوان می‌توان به ابراهیم‌خان، برادرزاده نادر و برادر عادل‌شاه اشاره کرد. علی‌قلی‌خان - عادل‌شاه - که پس از قتل نادر قدرت را قبضه کرد جهت تحکیم قدرت خود برادر کهنترش ابراهیم‌خان را به عنوان سردار و صاحب‌اختیار اصفهان منصوب نمود (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۴۲۸ - نائینی، ۱۳۵۳: ۴).

در دوره زندیه اشاره‌ای به این منصب نمی‌شود و تا زمانی که میرزامحمدحسین زنده بود او را با همین لقب خطاب می‌کردند (فسایی، ۱۳۸۲/۱: ۵۹۶). پس از مرگ او، کریم‌خان فرد دیگری را جایگزینش نکرد و خواهرزاده میرزامحمدحسین - میرزا محمد - را منصب کلانتری داد. به نظر می‌رسد که این منصب در حکومت درانی‌ها و قاجارها نیز وجود داشته است.^(۲)

۴. کلانتر

از دیگر مناصب مهم که بیشتر با شهرنشینان ارتباط داشت کلانتر بود. اگرچه واژه «کلانتر» در بیشتر ایران به کار می‌بردند اما دارنده آن در مناطق مختلف با اسامی دیگری نیز خوانده می‌شده است. هلندیان آن را معادل با «رئیس» ترجمه کرده‌اند (Floor, 2006: 273). در میناب او را شهریار می‌نامیدند (فلور، ۱۳۶۷: ۶۰). در احیاء الملوک نیز به همین معنی بکار رفته است (ملک‌شاه، ۱۳۸۳: ۱۶۴). در بوشهر او را برابر با شاهبندر می‌دانستند و وظیفه جمع‌آوری عوارض کشتی‌ها را بر عهده داشت (Waring, 1807: 148). کارکرد او دوگانه بود: از یک‌سوی او می‌بایست از منافع مردم در برابر کارگزاران حکومت دفاع می‌کرد و از سوی دیگر او موظف بود امور مالی و مالیاتی حوزه خود را سازمان‌دهی نماید و مانع از ضرر و زیان برای دولت گردد (میرزاسمعی، ۱۳۷۸: ۴۷). هرچند این مقام انتصابی و در بیشتر موارد موروثی بود (خسروبیگی، ۱۳۸۲: ۶۱)، با این حال رضایت «کدخدایان و ارباب بنیچه و رعایا» اصل بود. در مواردی حتی برای انتخاب یک کلانتر رأی‌گیری نیز می‌شد. چنانکه در خصوص خواجه محمدسعید - کلانتر بیه‌پس گیلان - دو هزار و بیست‌وهفت نفر به او و چهارصد و شصت‌ونه نفر به رقیبش رأی داده بودند (قائم‌مقامی، ۱۳۴۸: ۵۴).

تأیید کلانتر نیازمند کسب دو سوم آرای بزرگان آن ناحیه بود و در اواخر دوره صفویه بر این اصل بسیار تأکید می‌شد (فرمانی منفرد، ۱۳۷۸: ۵). در منصب کلانتر شاید بتوان نوعی دموکراسی را دید. هر چند او وظیفه «تعیین کدخدایان محلات و ریش‌سفیدان اصناف» را بر عهده داشت اما در این مورد کارکردش بیشتر تأییدکننده خواسته مردم بود تا این که بخواهد خود فردی را منصوب کند. شیوه عمل در این‌گونه موارد بدین نحو بود که «سکنه هر محله و هر صنف و هر قریه هر که را امین و معتمد دانند فی‌مابین خود تعیین و رضانامچه باسم او نوشته و مواجی در وجه او تعیین نموده و به مهر نقیب معتبر نمود بحضور کلانتر آورده تعلیقه و خلعت از مشارالیه بجهت او بازیافت می‌نمایند.» (میرزاسمعی، ۱۳۷۸: ۴۷)

با سقوط اصفهان به دست افغان‌ها، کلانترها توانستند از این فرصت برای افزایش قدرت خویش سود جویند و در مسائل سیاسی به طور مستقیم دخالت کنند و به نفع گروه‌های مختلف سیاسی وارد عرصه شوند. گزارش‌های مختلفی از این دست وجود دارد. شهریاران میناب پس از سقوط صفویه به کرات به سود مدعیان قدرت در جنوب

ایران موضع‌گیری نمودند و حتی در مواردی حکومت بندرعباس را نیز به دست گرفتند (Floor, 2006: 273). نمونه دیگر قوام‌الدین بهبهانی کلانتر بهبهان بود. خاندان قوام‌الدین از سادات طباطبایی بودند که ۱۹۰ سال منصب کلانتری در خانواده آنها به صورت موروثی دست‌به‌دست می‌گشت. قوام‌الدین هم در برابر افغان‌ها از بهبهان دفاع کرد و هم در هنگامه شورش محمدخان بلوچ استقلالش را حفظ کرد و حاضر به همکاری با او نگردید (فسایی، ۱۳۸۲/۲: ۱۴۷۴). پسر قوام‌الدین، میرزاعلی‌رضا، در رقابت بین کریم‌خان و محمدحسن خان قاجار، جانب دومی را گرفت و با خان زند به مخالفت برخاست. کریم‌خان در ۱۱۷۰ هـ به بهبهان یورش برد و تنها بر اثر خیانت یکی از نزدیکان میرزاعلی‌رضا توانست بر شهر دست یابد. میرزاعلی‌رضا به شیراز تبعید شد و در همان‌جا درگذشت (فسایی، ۱۳۸۲/۱: ۵۹۸).

یکی دیگر از کلانتران قدرتمند در جنوب فارس، میرمه‌رعلی، کلانتر تزرگ‌احمدی بود. او از بلوچ‌های ناحیه تزرگ‌احمدی بود که توانست مقام کلانتری آن ناحیه را بدست آورد. معلوم نیست آیا او این منصب را به ارث برده یا آن که در دوران هرج و مرج بعد از سقوط صفویه مانند بیشتر مدعیان در آن دوره آن را غصب کرده بود. آن‌چه که در این مورد برجستگی خاصی دارد قدرت و نیروهایی بود که تحت فرمانش قرار داشتند. او در سال ۱۱۳۷ هـ.ق. توانست یک نیروی چهارهزار نفری را گرد آورد و به لار حمله برد و در روستای سفیدبانی شکست سنگینی بر افغان‌ها وارد سازد. بعد از این پیروزی تعداد افرادی که به شش هزار نفر افزایش یافت. او پس از شکست دادن خدادادخان، حاکم افغانی لار، آن شهر را به نام شاه تهماسب دوم تصرف کرد (مرعی، ۱۳۶۲: ۶۶). او بعداً از طرف نادرشاه مأمور حمله به بندرعباس گردید و آن‌جا را تسخیر نمود. به گفته منابع حملات او به بندرعباس باعث گردید که افغان‌ها نتوانند تمام نیروهای خود را در جنگ زرقان گرد آورند (فلور، ۱۳۶۸: ۱۲۲).

کلانتر همان‌گونه که در برابر حکومت وظایفی داشت در قبال مردم نیز از مسئولیت‌هایی برخوردار بود، دفاع از حقوق و منافع شهریان، جلوگیری از اجحاف و ظلم حاکم- داروغه، ممانعت از اخذ مالیات‌های بی‌قاعده، تقسیم مالیات بین کوی‌ها و اصناف از جمله آنها بود (پیگولوسکایا، ۱۳۵۳: ۵۳۸). انجام این وظایف مستلزم آن بود که مردم از کلانتر حرف شنوی داشته و اطاعت کنند. از این رو کلانتر را از ساکنان همان شهر انتخاب می‌کردند که معمولاً معتبرین و محترمین همان شهر بودند. البته مواردی وجود

داشت که کلانتر یک شهر را از منطقه‌ای دیگر بدین سمت می‌گماشتند. این موارد به‌ندرت روی می‌داد و هدف از آن نظارت مستقیم بر شهرها و دخالت در امور آنجا بود. کلانتر وظیفه تنظیم اوزان، مقیاس‌ها، قیمت‌ها و رسیدگی به شکایات و اختلافات تجاری و تمام امور ناظر بر اصناف را بر عهده داشت (میرزاسمعیا، ۱۳۷۸: ۲۴۰- روحانی، ۱۳۶۶: ۸۵). او بنیچه (مالیات) هر صنف را تعیین می‌کرد که معمولاً در سه ماهه اول هر سال صورت می‌گرفت. به نظر می‌رسد که او در زمینه اختلاف بین اصناف و امور متعلق به کسب‌وکار از قدرت قضایی نیز برخوردار بود (میرزاسمعیا، ۱۳۷۸: ۴۷). نقش دیگر کلانتر واسطه‌گری میان تجار و حکومت بود. او وظیفه داشت از منافع بازرگانان در نزد حکومت دفاع کند. کلانتر تنها مختص به شهرنشینان نبود بلکه ایلات و عشایر نیز دارای کلانتر بودند. گاهی یک فرد می‌توانست هم‌زمان کلانتر یک شهر و یک ایل باشد؛ مانند ملامحمدآقا که هم کلانتر بلوک آباده طشک بود و هم کلانتری ایلات ساکن در آنجا را بر عهده داشت (فسایی، ۱۳۸۲/۲: ۱۲۴۲).

به نظر می‌رسد در دوره افشاریه وظایف او بیشتر شده است. در این دوره مسئولیت برگزاری جشن‌ها را نیز به او محول کردند که قاعدتاً هزینه آن را نیز خود بر عهده داشت. کلانتر همچنین وظیفه پذیرایی از مهمانان و سفرای خارجی را نیز متقبل بود. میرزامحمدکلانتر می‌نویسد که او هر روز در خانه‌اش از مهمانان پذیرایی می‌کرد و ایلچیان روم و بغداد و سرعسکر قارص و بابان و خراسان و کرد و ترک و تاجیک و عرب و عجم و هند در آنجا اتراق می‌کردند و هر سال حداقل پانصد تومان این‌گونه هزینه می‌کرد (میرزامحمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۶۴).

منصب کلانتر و کدخدا در بسیاری از مناطق موروثی بود. همین موجب می‌گردید که کلانتران و کدخدایان منافع بلندمدت را بر سودهای آنی و زودگذر ترجیح دهند و حتی‌المقدور تلاش نمایند تا مردم منطقه خود را در برابر اخاذی‌ها و جور و ستم حکام حفظ کنند و «بنابراین این رسم سبب این است که اهالی ایران کمتر در معرض ظلم و تعدی حکومت واقع می‌شوند.» (ملکم، ۱۳۸۰/۲: ۷۷۲) فلور رابطه کلانتر با حکومت را یک رابطه دو سویه می‌بیند. به اعتقاد او کارگزاران محلی این توانایی را داشتند تا بر مردمان حوزه خود اعمال قدرت نمایند؛ اما این توانایی محدود بود و آنها چندان نیرومند نبودند که بتوانند قدرت خود را گسترش دهند. از طرف دیگر به دلیل ضعف دولت مرکزی در ایران، حکومت‌ها به افرادی نیاز داشتند تا بتوانند در مناطق شهری و روستایی از منافع

آنها حمایت نمایند. کلانتران جزء آن گروه افرادی بودند که می‌توانستند این خواسته حکومت را برآورده سازند (Floor, 1971: 253). این مسئله در مورد تمام ادوار تاریخی ایران صادق نیست. شاید بتوان آن را در خصوص دوره‌های پراکندگی سیاسی و ضعف دولت مرکزی پذیرفت، اما نمی‌تواند توجیه‌گر نوع رابطه کلانتر با حکومت در اعصاری باشد که دولت مرکزی قدرتمندی در ایران بر سرکار بود. در دوره مورد بحث سه خاندان در شیراز به منصب کلانتری رسیدند که دو تا از آنها به سادات تعلق داشتند. هر سه مدعی بودند که از خانواده‌های قدیمی و اصل و نسب‌دار هستند و مدت‌ها در امور شهر شیراز دخالت داشتند.

اولین آنها سادات میرزاشرف‌جهان بودند که از دوره صفویه قدرت را در دست داشتند (فسایی، ۱۳۸۲/۲: ۱۰۸۱). قدرت آنها پس از خان (حاکم) شیراز قرار داشت (گرگوریو پیرا فیدالگو، ۲۵۳۷: ۴۴). مقارن با حمله افغان‌ها میرزا ابوطالب دوم کلانتر شیراز بود. او از دوره هرج و مرج ناشی از حملات افغان‌ها سود جست و موقوفات شاه‌چراغ را از دست سادات شریفی حسینی که از جانب مادر با آنها خویشاوندی داشت بیرون آورد (فسایی، ۱۳۸۲/۲: ۱۰۸۱). همین مسئله سبب گردید تا سادات شریفی به سمت نادرشاه گرایش پیدا کنند و از او در برابر رقابیش در شیراز حمایت نمایند.

میرزا ابوطالب در سال ۱۱۴۲ هـ درگذشت و پسرش میرزا اسماعیل جانشین او گردید. در گزارش انگلیسی‌ها درباره شورش محمدتقی‌خان بر ضد نادرشاه، از همکاری کلانتر شیراز با محمدتقی‌خان یاد شده است. او از طرف محمدتقی‌خان مأمور گردید تا از بانیان (هندیان هندو مذهب) هشتصد تومان و از تجار لباس و برنج بگیرد (Saldanha, 1968/1:59). در منابع فارسی به این موضوع اشاره‌ای نشده است؛ اما می‌دانیم که او از محمدخان بلوچ حمایت می‌کرد (میرزا محمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۱۰). میرزا اسماعیل سرانجام شومی داشت و در قتل‌عام بزرگان فارس در سال ۱۱۶۰ هـ به دستور نادرشاه به قتل رسید (همان: ۲۴- فسایی، ۱۳۸۲/۲: ۱۰۸۱).

پس از قتل میرزا اسماعیل، منصب کلانتری به سادات شریفی انتقال یافت. خاندان سادات شریفی مدت‌ها با کلانترهای شیراز بر سر منافع موقوفات و قدرت در فارس درگیر بودند. نادرشاه همیشه از سادات شریفی حمایت می‌کرد. شاید بدان دلیل که او خانواده میرزا شرف را یادگاری از دوره صفویه می‌دانست و مصمم بود کسانی را برکشد که در آن دوره از قدرت چندانی برخوردار نبودند. اولین برخورد نادرشاه با میرزا حسین،

بزرگ آن خاندان، به زمانی برمی‌گردد که نادرشاه در پی اشرف در نزدیکی شیراز اردو زده بود. از آن زمان به بعد میرزا حسین که قدرت و نفوذ خود را مدیون نادرشاه می‌دانست همیشه از او حمایت می‌کرد. در حالی که رقیب او میرزا ابوطالب و پس از او میرزا اسماعیل در بیشتر شورش‌ها و مخالفت‌های بر ضد نادرشاه در فارس رخ می‌داد از مخالفان حمایت می‌کردند. از این رو چندان دور از ذهن نیست اگر بپذیریم که قتل‌عام بزرگان فارس در سال ۱۱۶۰ هـ خدمت بزرگی به سادات شریفی بود و میرزا محمدحسین عامدانه و آگاهانه از حمایت میرزا اسماعیل خودداری کرد. پس از قتل میرزا اسماعیل، نادر ابتدا میرزا محمدحسین را به کلانتری گماشت. حوزه اختیارات او بسیار وسیع‌تر بود و از او به عنوان کلانتر فارس یاد می‌شد که خود به نوعی بیانگر نظارت عالی بر تمام کلانتران فارس بود (میرزا محمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۳۳- فسالی، ۱/۱۳۸۲: ۵۷۵).

میرزا محمدحسین، میرزا محمد- خواهرزاده‌اش- را به عنوان نایب، همیشه همراه خود داشت و بیشتر کارها به وسیله او انجام می‌شد. میرزا محمد در تحولات فارس پس از مرگ نادرشاه نقش کلیدی ایفا کرد و در بسیاری از توطئه‌ها و درگیری‌ها حضور پررنگی داشت. گزاره نیست اگر گفته شود که یکی از عوامل اصلی قدرت صاحب‌اختیار وجود میرزا محمد بود که با توجه به تمکن مالی و نفوذی که بر ایلات و عشایر داشت در مواقع مقتضی می‌توانست نیروی کافی برای پیشبرد اهداف خالوی خویش بکار گیرد. میرزا محمد کلانتر را می‌توان جزء آن دسته از مقام‌های فارس دانست که مخالف حضور اشراف خراسانی در فارس بودند و با هرگونه حضور نیروهای غیرفارسی در آنجا مخالفت می‌کردند. مخالفت او با علی‌مردان‌خان و عدم همراهی ابتدایی او با کریم‌خان را در همین راستا می‌توان ارزیابی کرد. به درستی معلوم نیست که آیا او نیز در توطئه قتل کریم‌خان در هنگام محاصره ارومیه دست داشت یا خیر؟ (میرزا محمدکلانتر، ۱۳۶۲: ۶۰) هرچند او از این اتهام تبرئه گردید، اما ارتباط نزدیک او با توطئه‌کنندگان که بیشترشان از فارس بودند و فرار او از اردوی کریم‌خان در جنگ ارومیه از نکات مبهمی است که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. نشانه‌های توطئه‌ها و دسیسه‌های او را حتی پس از مرگ کریم‌خان نیز می‌توان دید. به همین دلیل پس از آنکه در سال ۱۲۰۰ هـ از همراهی جعفرخان از اصفهان به شیراز خودداری ورزید، بلافاصله از مقام خود خلع گردید و منصب او به حاجی‌ابراهیم‌خان پسر حاجی‌هاشم‌خان، کدخداباشی حیدری‌خانه واگذار شد (خاوری شیرازی، ۱/۱۳۸۰: ۱۴۸).

۵. شاهبندر

منصب شاهبندر از مناصب مهم دوره صفوی بود که در عصر افشار نیز تداوم یافت. این یک عنوان عمومی در بنادر خلیج فارس و حوزه اقیانوس هند بود که برای رؤسای بنادر که با تجار خارجی و کشتی‌داران ارتباط داشتند به کار می‌رفت. این منصب در دوره صفوی تحولات و تغییراتی را پشت سر نهاد که گاهی هم‌تراز با حاکم سیاسی و گاهی تابع او، گاهی انتصابی و گاهی اجاره‌ای بود.^(۳) عمده‌ترین وظایف او عبارت بودند از: اخذ مالیات تنباکوفروشی، راهداری، جمع‌آوری عوارض عشور و خروج و مالیات بنادر (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۳۳).

سقوط دولت صفویه موجی از ناامنی و غارت توسط نیروهای متعارض را در پی داشت. نبود حکومت مرکزی زمینه مناسبی را برای ظهور مدعیان حکومت در جنوب ایران فراهم ساخت. به دنبال آن شاهبندر که تا زمان سقوط صفوی تا حدودی استقلال خود را حفظ کرده بود به زیر فرمان آنها در آمد. این حکام جدید با اخذی‌های پیاپی از مردم، بازرگانان، تجارتخانه‌های خارجی و اخذ عوارض گمرکی، در عمل شاهبندر را به مقامی پایین و تابع خود تنزل دادند و اختیارات او را محدود کردند (فلور، ۱۳۶۷: ۴۶). پس از شکست افغان‌ها کسانی که از سوی نادرشاه به عنوان حاکم به بندرعباس می‌آمدند دارای اختیارات سیاسی - نظامی وسیعی بودند. حضور این افراد بر کارکرد شاهبندر تأثیر منفی برجای نهاد. تا پیش از خلع تهماسب دوم، شاهبندر از سوی دربار منصوب می‌شد. او درصدد بود همچون نیاکانش با گماردن شاهبندر، امور مالی بندرعباس را در دست بگیرد. به دلیل تمرکز دوباره حکومت مناطق جنوبی ایران در دست بیگلربیگی فارس از قدرت شاهبندر کاسته شد. او حتی برای اجرای فرامین شاه نیازمند تأیید آن از سوی بیگلربیگی بود. تنها در یک مورد خاص می‌دانیم که بیگلربیگی فارس شاهبندر را منصوب کرده است (فلور، ۱۳۶۸: ۱۳۹). از آنجایی که شاهبندرها نماینده شاه تهماسب دوم بودند با کارگزاران سیاسی - نظامی که از سوی نادر تعیین می‌شدند، اختلاف داشتند. آنها درصدد بودند تا از منافع شاه در برابر نادر دفاع کنند. با وجود این به خاطر نفوذ نادرشاه این تلاش‌ها به شکست انجامید. در سال ۱۱۴۳ هـ میرزا اسماعیل، شاهبندر بندرعباس، رقمی از تهماسب دوم دریافت کرد دایر بر این که حتی‌المقدور به تعمیر و تکمیل دیوارهای شهر بپردازد، بدهی‌های شاه را به تجارتخانه‌های خارجی پرداخت کند و فقط با امور صرفاً بازرگانی سر و کار داشته باشد (همان: ۱۴۰). از این فرمان چنین برمی‌آید که در این دوره نیز درآمدهای گمرکی بندرعباس به طور مستقیم به خزانه شاه

می‌رفت. در فرمانی مربوط به همین دوره که برای انتصاب شاهبندر صادر شده، وظایف او این گونه بیان گردیده است.

«قبض و بسط امورات و حل و عقد مهمات حکومت و دولت و صاحب اختیاری بندر مبارکه عباسی و انتظام امور دیوانی و فیصل مهمات ملکی و وصول و ایصال وجوهات مالیات و متوجهات داد و ستد عشور و خروج و نظم و نسق ولایت و جمع آوری و استمالت رعیت و مراعات غایب و مترددین و تجار و منع و زجر فسقه و فجار و تنبیه و تادیب مفسدین و اشرار و سایر من هذه القبیل بذل و جد و اجتهاد مرعی و در تمشیت امورات مذکوره سعی بوده نوعی با رعایا و برایا که بدایع و بدایع حضرت افریدگارد سلوک مسلوک داده که همگی از حسن سلوک او راضی و شاکر دعای خیر در این باب بجهه ذات اقدس و وجود مقدس حاصل و ظاهر سازد. عمال و کلاتران و کدخدایان بندر و سرخیلان و ریش سفیدان ولایت و جروانات و جزیره و تجار خیر مدار و مترددین بلاد و رعایا مشارالیه را حاکم و صاحب اختیار وجوه عشور محل مزبور دانسته اوامر و نواهی او را که مشعر بر رواج و رونق امورات دیوانی و مبتنی بر انتظام مهمات ملکی و مالی بوده باشد مطیع و منقاد و داد و ستد و وجوهات را بمهر و حواله عالیجاه مشارالیه معتبر و شکوه و شکایت خود را درباره او ماثور دانند و در عهده شناسند.» (استرآبادی، ۱۵۲۵۵ / ۹۰۷۷۹: برگ-های ۳۷ و ۳۶)

این فرمان از چند جهت حائز اهمیت و دربردارنده نکات مهم است،

۱- در منابع دوره صفویه و افشاریه هیچ اشاره‌ای به مالیات‌گیری و حضور مستوفی در بندرعباس نیست. این فرمان نشان می‌دهد که شاهبندر علاوه بر امور مربوط به تجارت، وظیفه اخذ مالیات را نیز بر عهده داشت. از آن جایی که او از سوی مستوفی خاصه منصوب می‌شد می‌توان چنین پنداشت که نه تنها درآمدهای حاصل از گمرک بلکه درآمدهای مالیات بنادر نیز مختص به شاه بوده است.

۲- عوارض صادرات و واردات متفاوت بود. برای واردات از اصطلاح عشور استفاده می‌شد که می‌بایست از یک‌دهم ارزش کالا عوارض اخذ می‌گردید. هر چند در عمل گاهی بیشتر از آن بود. برای ورود کالاهای معمولی در حدود ۵٪ و آهن ۱۰٪ ارزش آن عوارض می‌گرفتند (قاسمی، ۱۳۸۳: ۴۰). پری میزان اخذ آن را بین ۷ تا ۱۰ درصد برآورد می‌کند (پری، ۱۳۶۵: ۳۵۰). طبق قوانین اسلامی می‌بایست مسلمانان نسبت به غیرمسلمانان عوارض کمتر می‌پرداختند. این قانون در مسقط اجرا می‌شد و مسلمانان ۲٪ و غیر آنها ۵٪ عوارض پرداخت می‌کردند (Risso, 1989: 383). برای صادرات اصطلاح خروج را بکار می‌بردند. متأسفانه در مورد میزان آن اطلاعی در دست نیست.

۳- هر نوع داد و ستد و ورود و خروج کالا زمانی معتبر بود که مهر شاهبندر بر آن می‌خورد. در این صورت هرگونه جابجایی کالا غیرقانونی و جرم محسوب می‌شد.

اطلاعات ما از شاهبندر در دوره نادرشاه بسیار کم و محدود است؛ اما همین اطلاعات اندک بیانگر آن است که در این دوره این منصب ارتباط مستقیمی با توانمندی شخصیت افراد متصدی آن داشته است. برخی اوقات دارندگان آن، وظایف متفرقه‌ای را نیز بر عهده می‌گرفتند. محمدزمان بیگ که در سال ۱۱۴۸ هـ شاهبندر بندرعباس بود، از طرف نادر مأمور گردید برای خرید کشتی از انگلیسی‌ها با آنها وارد مذاکره شود (Saldanha, 1968/ VI: 46). از داده‌های موجود چنین برمی‌آید که در این دوره یک شاهبندر کل برای بنادر خلیج فارس منصوب می‌کردند که مقر او در بندرعباس بود. این شاهبندر برای بنادر دیگر شاهبندر تعیین می‌کرد و همگی زیر نظر او فعالیت می‌کردند و در برابر او پاسخگو بودند. شاهبندر لزوماً مسلمان نبود. می‌دانیم که شاهبندر بوشهر در زمان مرگ نادر یک ارمنی بود (گرومون، ۱۳۷۸: ۵۲).

در زمان مرگ نادرشاه شیخ حاکم نامی شاهبندر بندرعباس بود. از پیشوند شیخ چنین برمی‌آید که احتمالاً او یک عرب باشد. در اواخر سال ۱۱۶۰ هـ حاج محمدعلی بیگ جانشین او شد. حاج محمدعلی بیگ با صالح‌خان بیات، سردار ایالت فارس اختلاف و درگیری داشت؛ اما با این وجود تا سال ۱۱۶۲ هـ توانست مقام خود را همچنان حفظ کند. در این سال هنگامی که خبر حرکت صالح‌خان را به بندرعباس شنید از مقام خود کناره‌گیری کرد (همان: ۵۱). پس از این دوره اطلاعات ما در خصوص شاهبندر تقریباً اندک و ناچیز است و نمی‌توان به درستی نقش او را در مسائل سیاسی مورد بررسی قرار داد.

۶. نتیجه

ایالت فارس پس از سقوط اصفهان شاهد دوره‌ای از هرج و مرج سیاسی بود. با شکست افغان‌ها و اخراج‌شان از آنجا، نادرشاه کوشید با اصلاح ساختار دیوانسالاری، تمرکز سیاسی و اداری را در آنجا تقویت بخشد. ضرورت این اصلاحات از آنجایی بیشتر احساس شد که ایالت فارس در این دوره به کرات اقتدار سیاسی نادرشاه را به چالش کشید. از این رو او در چندین نوبت در ساختار دیوانسالاری آن تغییراتی ایجاد کرد؛ برخی را اصلاح و بعضی دیگر را احیاء کرد. بیگلربیگی بیشتر از مناصب دیگر دچار تغییر و تحول شد؛ چراکه بیش از همه با امور سیاسی و نظامی در ارتباط بود. صاحب‌اختیار که بیشتر با امور مالی سر و کار داشت در این دوره بار دیگر احیا شد. احیای آن به منزله کاهش اعتبار کلانتر بود. اگرچه قدرت صاحب‌اختیار مقطعی بود و کلانتر بار دیگر

توانست اعتبار گذشته خود را به دست آورد. اعتبار و اهمیت منصب شاهبندر برخلاف دوره صفویه هر روز رو به کاستی نهاد، به‌گونه‌ای که در اواخر دوره نادرشاه تقریباً از اعتبار افتاد. نادرشاه که با این اصلاحات در پی تثبیت قدرت و اقتدارش در ایالت فارس بود نتوانست به اهداف خود دست یابد. رفتار خشونت‌آمیز نادر در قبال مخالفان، تقابل دیوان‌سالاران محلی و خراسانی، قدرت فراوان بزرگان و زمین‌داران محلی، ناتوانی نادرشاه در تأمین منافع بزرگان فارس، ناتوانی نادرشاه در کسب مشروعیت سیاسی به عنوان جانشین بر حق صفویان را می‌توان مهم‌ترین دلایل این ناکامی او برشمرد. این دلایل سبب گردید فارس در دوره نادرشاه همیشه در وضعیت شورش و طغیان قرار بگیرد و حتی برکشیدگان او در آن ایالت نیز چندان دلبستگی و وفاداری نسبت به نادرشاه احساس نمی‌کردند. بدین ترتیب در حالی نادرشاه در خراسان به قتل رسید که علی‌رغم تمام تمهیداتش، فارس در آستانه شورش دیگری قرار داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. در مورد تحولات و دگرگونی‌های این منصب در دوره صفوی به آثار زیر رجوع شود:
برن، ۱۳۴۹: ۲۸-شاردن، ۱/۱۳۷۲: ۱-۴۳۰-نوابی، ۱۳۶۳: ۱۱۳-میرزاسمیعا، ۱۳۷۸: ۴-میرزارفیعا، ۱۳۸۵: ۱۸۲-لکه‌پارت، ۱۳۸۳: ۴-فلور، ۱۳۷۱: ۶۰-مرعشی، ۱۳۶۲: ۳۱.
۲. در خصوص این منصب در حکومت احمد درانی به این آثار رجوع شود: محمود الحسینی، ۱۳۸۶: ۴۲، خاوری شیرازی، ۱/۱۳۸۰: ۴۷۲ و در مورد دوره قاجار این منابع اطلاعات ارزشمندی دارند: خورموجی، ۱۳۶۳: ۲: ۲۵۶-خاوری شیرازی، ۲/۱۳۸۰: ۹۳-۷۸۳.
۳. در خصوص این منصب، کارکرد و تحولات آن به منابع زیر رجوع شود: تاورنیه، بی‌تا: ۶۸۸-دلواله، ۲/۱۳۸۰: ۱۲۳۲-کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۰۶-شاردن، ۳/۱۳۷۲: ۲۹۶-کاره، ۱۳۸۷: ۸۸
Floor, 2006, 274- Fryer, 1912/ v1: 160- Moreland, 1920, 517.

منابع

- استرآبادی، میرزاهمدی‌خان، ۱۳۷۷، *جهانگشای نادری*، تصحیح سید عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- استرآبادی، میرزاهمدی‌خان، *منشآت و بیاض امام‌قلی میرزا*، نسخه خطی شماره ۹۰۷۷۹/۱۵۲۵۵.
- کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- برن، رهر، ۱۳۴۹، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پری، جان، ۱۳۶۵، *کریم‌خان زند*، ترجمه محمدعلی ساکی، تهران، مجموعه ایران‌شناسی فراز.
- پیگولوسکایان، و. و دیگران، ۱۳۵۳، *تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی)*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.

- تاورنیه، ژان باتیست، بی‌تا، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوالقاسم ابوتراب نوری، با تجدید نظر و تصحیح احمد شیرانی، بی‌جا، کتابفروشی سنایی و کتابفروشی تأیید اصفهانی.
- حدیث نادرشاهی، ۱۳۵۶، تصحیح رضا شعبانی، تهران، دانشگاه ملی.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل الله، ۱۳۸۰، *تاریخ ذوالقرنین*، ۲ ج، تصحیح ناصر افشارفر، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت و فرهنگ ارشاد اسلامی.
- خسروبیگی، هوشنگ، ۱۳۸۲، «منصب کلانتر در اوایل دوره قاجار»، پیک نور، شماره ۱.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام الدین، ۱۳۸۰، *تاریخ حبیب‌السیر*، تهران، خیام، چاپ چهارم.
- خورموجی، محمدجعفر بن محمدعلی، ۱۳۶۳، *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، نشر نی.
- دلواله، پیتر، ۱۳۸۰، *سفرنامه پیتر دلواله*، ۲ ج، ترجمه محمد بهفروزی، تهران، روحانی، سید کاظم، ۱۳۶۶، «نظام حقوقی و اخلاقی اصناف»، *کیهان اندیشه*، شماره ۱۵.
- سایکس، سرپرسی، ۱۳۸۰، *تاریخ ایران*، ۲ ج، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، افسون، چاپ هفتم.
- شاردن، ژان، ۱۳۷۲، *سفرنامه شاردن*، ۵ ج، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس.
- شعبانی، رضا، ۱۳۷۳، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، ۲ ج، تهران، نشر قومس.
- فرصت الدوله شیرازی، ۱۳۶۲، *آثار عجم*، ۲ ج، تهران بامداد.
- فرهانی منفرد، مهدی، ۱۳۷۸، «منصب کلانتر و چند سند در مورد دو تن از کلانتران عصر صفوی»، *گنجینه اسناد*، شماره ۳۵ و ۳۶.
- فسایی، میرزا حسن حسینی، ۱۳۸۲، *فارسنامه ناصری*، ۲ ج، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر.
- فلور، ویلم، ۱۳۷۱، *اختلاف تجاری ایران و هلند و بازرگانی هلند در عصر افشاریان و زندیان*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس.
- _____، ۱۳۶۷، *اشرف افغان در تختگاه اصفهان*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس.
- _____، ۱۳۶۸، *حکومت نادرشاه*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس.
- قاسمی، سلطان محمد، ۱۳۸۳، *دزدان دریایی در خلیج فارس «از افسانه تا واقعیت»*، ترجمه محمدباقر وثوقی، تهران، داستان.
- قائم‌مقامی، جهانگیر، ۱۳۴۸، *اسناد و نامه‌های تاریخی*، یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا بهلولی، تهران، ارتش.
- کاره، بارتمی، ۱۳۸۷، *سفرنامه آبه کاره در ایران*، ترجمه احمد بازمندگان خمیری، تهران، گلگشت.
- کمپفر، انگلبرت، ۱۳۶۰، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی، تهران.
- گرگوریو پیرا فیدالگو، ۲۵۳۷، *گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار سلطان حسین صفوی*، ترجمه پروین حکمت، تهران، دانشگاه تهران.
- گرومون، استفان رای، ۱۳۷۸، *چالش برای قدرت و ثروت در جنوب ایران از سال ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ میلادی*، ترجمه حسن زنگنه، تهران، همسایه.

- لکهارت، لارنس (۱۳۸۳). *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، علمی و فرهنگی.
- محمدجعفر بن محمدحسین نائینی، ۱۳۵۲، *جامع جعفری*، تصحیح ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی.
- محمودالحسینی بن ابراهیم جامی، ۱۳۶۸، *تاریخ احمدشاهی*، تصحیح، محمد سرور مولایی، تهران، عرفان.
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، ۱۳۶۲، *مجمع التواریخ*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه طهوری و سنایی.
- ملک شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، ۱۳۸۳، *احیاء الملوک*، *تاریخ سیستان تا عصر صفوی*، تصحیح، منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی.
- ملکم، سرجان، ۱۳۸۰، *تاریخ کامل ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، افسون.
- موسوی اصفهان، محمدصادق، ۱۳۶۳، *تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- میرزارفیعا، ۱۳۸۵، محمد رفیع بن حسن، *دستور الملوک میرزا رفیعا*، تصحیح اسماعیل مارچینکوفسکی، تهران، وزارت امور خارجه.
- میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، *تذکره الملوک سازمان اداری صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، امیرکبیر.
- میرزامحمد کلانتر، ۱۳۶۲، *روزنامه میرزامحمد کلانتر*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، طهوری و سنایی.
- مروی، محمدکاظم، ۱۳۶۹، *عالم‌آرای نادری*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، علم.
- مینورسکی و، ۱۳۸۷، *ایران در زمان نادرشاه*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب.
- نوابی، عبدالحسین، ۱۳۶۳، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران، از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ق*، همراه با *یادداشت‌های تفصیلی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- هاشم میرزا سلطان، ۱۳۷۹، *زبور آل داود*، تصحیح عبدالحسین، تهران، میراث مکتوب.
- Floor, W., 1971. "The Office of Kalantar in Qajar Persia", *Journal of the Economic and Social History of The Orient*. Vol. 14, No.3.
- _____, 2006. *A Persian Gulf: A Politic and Economic History of Five Port Cities 1500-1730*, Mega Publishers, Washington.
- Fryer, J., 1912. *East India and Persia*, III volume Second series, No XX.
- Moreland. W.H., 1920. "The Shahbandar in the Eastern seas", *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Irland*, No.4.
- Risso, P., 1989. "Muslim Identity in Maritime Trade. General Observations and Some Evielence from 18th Century Persian Gulf/Indian Ocean Region", *International Journal of Middle East Studies*, vol.21. no.3.
- Saldanha.J.A., 1986. *The Persian Gulf Precis*, Buckinghamshire, Archive Edittions, 8 vol.
- Waring ,E. S., 1907. *A Tour to Sheeraz by throute of Kazeroon and Feerozabad*, co.Cleveland Row, London